



علوم انسانی شاخه‌ای از علوم معتبر دانشگاه‌های امروز جهان است و کوشش‌های فراوانی از سوی دانشمندان را به مباحث خود معطوف داشته است. در ایران نیز این گرایش در مراکز آموزش متوسطه و عالی پذیرفته شده و دانش‌پژوهان کثیری هم‌ساله تحصیلات خود را در این گرایش انجام می‌دهند. عنوان علوم انسانی به دلیل عمومیتی که دارد، می‌تواند مورد توجه جوزویان قرار گیرد. ما با توجه به پذیرش

الف. تعریف انسان در مذهب:

معارف مذهبی ما و آموزه‌هایی که از شریعت (کتاب و سنت) به ما رسیده است، تصویری ویژه از شخصیت انسان را به ما می‌نمایاند. در بعضی از روایات، همه طبیعت و آفریده‌ها به کتابهایی تشبیه شده‌اند، دست‌نوشته خدا، و در آن میان انسان کتابی است بسیار معنادارتر و پیچیده‌تر که خواندن او مستلزم تعمقی بسیار و کاویدنی فراوان است.<sup>۱</sup> در شعری منسوب به امام علی (ع) انسان، کتاب مبین الهی توصیف شده که با خواندن آن، اسرار نهان او آشکار می‌شود.<sup>۲</sup> در آیات گوناگونی از قرآن



## ضرورت طرح مباحث علوم انسانی در حوزه

○ محمد باغستانی، عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد مشهد

فرهنگ اسلامی درباره شخصیت انسان استنباط‌ها و دریافته‌های ویژه‌ای داریم و علوم انسانی نیز همان‌طور که از نامشان برمی‌آید، مدعی شناساندن انسان هستند. ناگزیر و به‌طور اجتناب‌ناپذیر برای هریک از ما این پرسش را پیش می‌آورند که علوم انسانی کدام انسان را می‌خواهند بشناسانند و در این شناسایی از چه منابعی تغذیه کرده و چه اهدافی را دنبال می‌کنند؟

تاکنون تعاریف گوناگونی از انسان ارائه شده و شخصیت او از ابعاد مختلفی مورد بررسی قرار گرفته است و ما از آن میان به سه نوع تعریف اشاره می‌کنیم:

کریم از ویژگی‌های مثبت و منفی شخصیت انسان سخن به‌میان آمده است و به گونه‌ای از آن پرده‌برداری می‌شود. در روایات اسلامی نیز انسان محور اصلی بحث قرار گرفته و تلاش فراوانی انجام شده تا هرچه بهتر و شفاف‌تر ابعاد گوناگون شخصیتی او شناسانده شود. ارتباط با خداوند و فهم وظایف انسان در برابر او محور همه چیز است و جهان زمینه انجام این ارتباط تلقی می‌گردد.

ب. تعریف انسان در فلسفه:  
یکی از مباحث مهم فلسفه

علوم انسانی با مفهوم تازه یکی از گرایش‌های علمی است که در غرب متولد شد و در فضایی جهان‌بینی غربی رشد کرد و به پالندگی رسید. در این جهان‌بینی که نقش ماوراء الطبیعه تضعیف گردیده و انسان به‌عنوان قادر مطلق جهان مطرح شده است، توجه به ابعاد گوناگون وجودی او سوالی که تحقیقاتی وسیع گردید و همین امر زمینه پیدایش شاخه‌های تخصصی فراوانی را فراهم آورد.



«علم النفس» است که در آن تلاش می‌شود تا ابعاد درونی انسان، قوت‌ها و ضعف‌های شخصیتی او شناخته شود، دانش جایگاه رفیع انسان در جهان پذیرفته شده است و عقل بزرگترین موهبت الهی در انسان تقدیس می‌شود و مدار حرکت او محسوب می‌گردد. در این دیدگاه نیز عمده تلاش در راه توصیف ماوراء و توصیف انسان و چگونگی ارتباط این دو باهم انجام می‌شود. مباحثی چون ماهیت و وجود و تقدّم هریک بر دیگری آغاز ورود به این فضا می‌باشد. فضای توصیف‌کننده واجب‌الوجود، هستی، انسان و جایگاه او و در این فضا نگاه عقلانی و دیدگاه عقل محورانه حاکمیت دارد و همه اشیاء در چنبره آن توصیف می‌گردند.

### ج. تعریف انسان در عرفان :

عرفان نیز یکی از دانش‌هایی است که در مشرق‌زمین رشدی چشمگیر داشته و بزرگانی چون مولوی و حافظ را پرورانده است. انسان‌شناسی عرفانی یکی از شاخه‌های ارجمند معرفت بوده که در این باب بهترین کتاب، مثنوی مولوی است. در نگاه عارفانه، انسان از پریان و فرشتگان نیز برتر می‌شود. عشق سرمایه اصلی حرکت و سلوک اوست و عقل مانع راه وی محسوب می‌گردد. عارفان، عاشقانه جهان را می‌نگرند و عشق را مایه ارتباط انسان و خدا می‌دانند بسیاری از رفتارهای انسان عاشق با رفتارهای انسان عاقل متفاوت است. در این گفتار در صدد مقایسه این

تعاریف با یکدیگر نیستیم، اما آنچه می‌تواند قدر مشترک این سه نوع تعریف باشد کوشش‌های آنها برای توصیف انسان و رابطه او با جهان بیرونی است. ولی هر طلبه‌ای که برای یکبار کتابهای مربوط علوم انسانی را ورق بزند، نشانی از تعریف‌های سه‌گانه مذهبی، فلسفی و عرفانی نمی‌بیند. اینجاست که دوباره این پرسش مطرح می‌شود که چه نوع انسانی با چه تعریفی در حوزه علوم انسانی مورد شناسایی قرار می‌گیرد؟

### انسان در علوم انسانی

یکی از دلایلی که علوم انسانی را مورد تردید و ناباوری قرار داده همین است که آنها به دلیل خصلت علمی و تجربی بودنشان می‌کوشند تا انسان را در جامعه‌ای معرفی کنند و رفتارهای او را به قالب نظم‌هایی بریزند که این قالب‌ها در مواردی با شناخت‌های خام و متعارف ما فاصله بسیار زیاد پیدا می‌کند و این قهرآ موجب بروز مقاومت در ما می‌شود. انسانی که این علوم معرفی می‌کنند انسانی نیست که ما می‌شناختیم و انتظار می‌بردیم که این علوم هم انسان را همانگونه تصویر و تفسیر کنند.

در انسان‌شناسی مذهبی یا عرفانی یا فلسفی ما، جا برای وجود انسانهایی باز است که در انسان‌شناسی علوم انسانی کنونی باز نیست، یعنی پیامبران. بنا بر اعتقاد مذهبی ما، انسانهایی می‌توانند در این جهان به ظهور برسند و یا به عرصه وجود بگذارند

که از جنس پیامبرانند و نوعی دریافت و شناخت برای آنها حاصل می‌شود که وحی نامیده می‌شود درحالی‌که موضوع علوم انسانی، انسان متعارف و فرد نامتعین خام است نه انسانهای استثنایی، انسانهایی که اگر آمار بگیریم، حجم اصلی و توده بزرگ انسانها را در جامعه و تاریخ تشکیل می‌دهند، انسانهایی که عواطف و احساسات کمابیش مشابه دارند، درک کمابیش مشابه دارند و از زندگی انتظارات مشابه دارند، راز این نکته این است که علوم انسانی چاره‌ای ندارند جز اینکه پدیده‌های تکرارپذیر و مشابه را مورد بررسی قرار دهند و اگر این کار را نکنند علم محسوب نمی‌شوند و قادر به قانون‌گذاری و طبقه‌بندی و کشف قوانین نخواهند بود.

### گرایش‌های شناخته شده

#### علوم انسانی در جهان امروز

منظور از علوم انسانی مجموعه‌ای از معارف مانند: علم اقتصاد، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، جغرافیا، قوم‌شناسی، زبان‌شناسی، تاریخ (تاریخ سیاسی، تاریخ علوم، تاریخ فلسفه و نظایر آن) علوم تربیتی، علوم سیاسی، باستان‌شناسی، فقه‌اللغه، اسطوره‌شناسی و ... می‌باشد. البته چنانچه که ملاحظه می‌شود، معارفی چون تاریخ، علم سیاست، فقه‌اللغه و حقوق در گذشته میان مسلمانان رونق داشته و تلاشهای فراوانی در این باره در حوزه تمدن اسلامی به ثمر رسیده است ولی تفاوت دیدگاههای تازه در علوم انسانی و



آن گونه که در گذشته به انسان نگریسته می‌شد، بسیار روشن است. به‌عنوان نمونه از علم تاریخ که یکی از گرایش‌های مهم علوم در گذشته بوده و امروزه نیز از گرایش‌های مهم علوم انسانی است، مثالی می‌آوریم: کتابهای تاریخ در گذشته چه در حوزه جهان اسلام و چه در حوزه غرب به سبک ویژه‌ای نوشته می‌شد. تاریخ‌نویسان تمام حوادث تاریخی را به کمک قهرمانان تفسیر می‌کردند، قهرمانهای ملی و مذهبی و شجاع‌مردان عرصه‌های پیکار نماینده جامعه محسوب می‌شد و خواسته‌ها و آرزوهای آنها، خواسته‌ها و آرزوهای توده‌های مردم تلقی گردید.

گاهی به تاریخ یونان قدیم، روم، قرون وسطی و جهان اسلام این واقعیت را بیشتر روشن می‌سازد. در اغلب این نوشته‌ها از توده‌های بی‌شکل انسانها که بخش عظیم تاریخ را تشکیل می‌دادند، سخنی به‌میان نیامده است و این یکی از اعتراضات به‌حق بود که تاریخ‌نگاران جدید نسبت به گذشتگان دارند و می‌گویند: شما از نقش‌نگین انگشتر پسر پادشاهان در کتابها تان ذکر می‌کنید، بازیهای آنها، شوخی‌های آنها و... اما از خود مردم و زندگی و رنج و شادیشان غافلید.

این اعتراف بجاست و ریشه آن در این نکته نهفته است که انسان‌شناسی علمی امروز با آن چه در گذشته بوده، تفاوت کرده است. تاریخ‌نگار امروزی که با انسان‌شناسی جدید آشناست، هویت



انسانها را در همین مجموعه که کمابیش مانند هم هستند و اختلافات کمی و کیفی آنها خیلی کم است، جستجو می‌کند و جامعه را در قالب توده انسانهای متعارف و مشابه آن جامعه می‌بیند. درحالی‌که گذشتگان انسانیت را در قالب انسانهای متعالی و نادر و به‌صورت قلّه‌های بلند شخصیتی می‌یافتند و لذا به سراغ ابوعلی سینا، اسکندر، قیصر روم می‌رفتند و توده مردم در نظر آنها اهمیت نداشتند. می‌بینید به‌محض تغییر دیدگاه نسبت به انسان و جامعه، نوشته‌ها، تحقیقات و گفته‌ها نیز تغییر می‌کنند.

**تصحیح یک تلقی اشتباه**  
نکته‌ای که گاهی موجب سوءتفاهم می‌شود، این است که معمولاً وجهی از ابعاد یک شیء بر تمام آن شیء اطلاق شده و به اصطلاح جزء به‌جای کل می‌نشیند. در معارف دینی نیز گاهی تلقی و دریافت‌های جزئی افراد از دست‌آوردهای شریعت به‌جای کل آموزه‌های شریعت به‌حساب آمده است. وجود پاره‌ای تعابیر فلسفی در دین

موجب پیدایش اندیشه‌هایی که دین را بجز مجموعه‌ای فلسفی نگر نمی‌پندارند شده و کوشیده‌اند تطابق کامل میان فلسفه و دین برقرار سازند. در حوزه عرفان و حدیث نیز همین شیوه دنبال شده است. تفاسیر فلسفی، عرفانی و اخباری قرآن کریم بهترین نمودار این تفکر است. بعضی از فیلسوفان مسلمان شریعت را جز فلسفه نمی‌دانسته‌اند. بعضی عرفان مسلمان جامعه عرفان بر تمام تن دین پوشانده‌اند و نیز بعضی فقیهان از منظر فقهی صرف دین را نگریسته‌اند. تلقی تک‌تک چنین طوایفی اگر به‌جای همه دین پذیرفته شود خطاست ولی اگر از همان منظری که می‌نگرند، مورد مذاقه قرار گیرد، قابل پذیرش خواهد بود و مفسر و حوزه معرفتی که به آن تعلق دارد بُعدی واقعی و حقیقی از ابعاد گوناگون دین می‌باشد. این خطا در حوزه علوم انسانی نیز رخ داده و گاهی از منظر امور مادی به کل شخصیت انسان نگریسته شده و ابعاد عظیم وجودی انسان در همان نگاه خلاصه گردیده است. مثلاً تلقی زیربنای اقتصادی برای توجیه همه فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی انسان یا غریزه شهوت را حاکم مطلق بر وجود انسان دانستن از همین نمونه‌ها است.

**جایگاه علوم انسانی در غرب**  
علوم انسانی با مفهوم تازه یکی از گرایش‌های علمی است که در غرب متولد شد و در فضای جهان‌بینی غربی رشد کرد و به بالندگی رسید. در این



جهان‌بینی که نقش ماوراء‌الطبیعه تضعیف گردیده و انسان به‌عنوان قادر مطلق جهان مطرح شده است، توجه به ابعاد گوناگون وجودی او سرلوحه تحقیقاتی وسیع گردید و همین امر زمینه پیدایش شاخه‌های تخصصی فراوانی را فراهم آورد. به‌عنوان نمونه در علوم انسانی - شاخه تجربی و آزمایشگاهی می‌توان از دانش پزشکی نام برد که پس از گذراندن دوران بساطت و سادگی نخستین خود امروزه به شاخه‌های تخصصی گوناگونی تقسیم می‌گردد، به گونه‌ای که دانش‌پژوهان این رشته باید پس از گذراندن دوره طولانی عمومی آموزش به گرایش‌های تخصصی روی آورند، این دانش که یک سخن‌گویش روزی درمان‌کننده انواع بیماری‌های انسان بود، امروزه برای بهداشت هر عضو بدن انسان و راه‌های درمان بیماری‌های احتمالی آن عضو یک متخصص تعلیم می‌دهد. در گرایش‌های غیرآزمایشگاهی چون علوم رفتاری و روانشناسی نیز دهها شاخه فرعی به‌وجود آمده و متخصصان ویژه‌ای می‌طلبند.

دهها مؤسسه علمی و صدها دانش‌پژوه و نشریات آموزشی در جهان غرب به دانش علوم انسانی می‌پردازند، می‌توان چنین حدس زد که تمدن جدید مغرب‌زمین در کنار عوامل متعدد دیگر مدیون رشد و تعمیق علوم انسانی در این کشورها بوده و پژوهش‌های کاربردی، موجب بالندگی در قدرت، خلاقیت و استدلال‌های نهفته انسانی شده است. در

روابط خارجی نیز غرب به علوم انسانی توجه داشته است. در دوره معاصر صدها پروژه تحقیقاتی و کلاس‌های آموزشی در مقوله‌های جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، آداب و رسوم اقوام و ملل گوناگون به ویژه مسلمانان پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران که با حرکت مردم به انجام رسید، در غرب انجام می‌شود. این تحقیقات و پژوهش‌ها از یک سو زمینه پیدایش رشته‌های علمی به‌نام خاورشناسی را با دهها کرسی در دانشگاه‌های مختلف فراهم آورد و از سوی دیگر راه‌های استعمار نو در کشورهای جهان سوم را تعبیه نمود. در تحقیقات خاورشناسان از معمولی‌ترین دانش‌های انسانی مربوط به جامعه اسلامی چون اسطوره‌شناسی، در آداب و رسوم تا عالیترین آنها چون دانش‌های مربوط به قرآن کریم همه و همه به‌عنوان راه‌های شناخت انسان مسلمان مورد توجه قرار گرفتند. نگاهی گذرا به بعضی از مجموعه‌های چاپ‌شده در زبان‌های گوناگون نشانگر حجم عظیم این توجه و عمق آن می‌باشد.

مثلاً یکی از مجموعه پژوهش‌های تحقیقاتی مغربیان درباره مسلمانان دائرةالمعارف اسلام است که مفضل و مختصر آن به انگلیسی به چاپ رسیده و بخشی از آن در پانزده جلد به زبان عربی توسط مجموعه‌ای از نویسندگان عرب ترجمه گردیده است. با نام دائرةالمعارف الاسلامیه ... این مجموعه به ترتیب حروف الفبا تنظیم یافته است و بسیاری از عقاید مسلمانان، چون توحید،

چون توحید، نبوت و فروعات احکام شرعی چون حج، جهاد، آداب و رسوم ملی - مذهبی چون تعزیه، قربانی، شخصیت‌های مذهبی چون پیامبر(ص)، امامان(ع) و صحابه، دانشمندان مسلمان چون ابن‌سینا، ابن‌رشد و ... علوم متداول میان مسلمانان چون فقه، فلسفه، دانش نجوم، مناطق جغرافیایی مسلمان‌نشین که هم اطلاعات تاریخی درباره گذشته این منطقه‌ها به خواننده می‌دهد و هم او را از وضعیت تازه و تحولات جدید باخبر می‌سازد. گردآوری شده است. یکی از مهمترین بخش‌های این دائرةالمعارف مربوط به فرقه‌های اسلامی می‌باشد که خاستگاه، کیفیت توسعه و گسترش و اندیشه‌های آنها به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

یکی از دلایلی که علوم انسانی را مورد تردید و ناباوری قرار داده همین است که آنها به دلیل خصلت علمی و تجربی بودنشان می‌کوشند تا انسان را در جامه‌ای معرفی کنند و رفتارهای او را به قالب نظم‌هایی بریزند که این قالب‌ها در مواردی با شناخت‌های خام و متعارف ما فاصله بسیار زیاد پیدا می‌کند و این قهراً موجب بروز مقاومت در ما می‌شود. انسانی که این علوم معرفی می‌کنند انسانی نیست که ما می‌شناختیم و انتظار می‌بریم که این علوم هم انسان را همانگونه تصویر و تفسیر کنند



می‌دهد که ما حوزویان بتوانیم در باب انسان سرگشته امروز جهان صنعتی تعریفی تازه به‌دست بدهیم، به امید آن روز.

#### پی‌نوشت‌ها:

۱. نظریه‌پردازی‌های مربوط به علوم انسانی، ژولین فرونت، ترجمه علی‌محمد کاردان
۲. شرق‌شناسی ادوارد سعید، ترجمه عبدالرحیم گواهی
۳. نقرج صنع، عبدالکریم سروش، مقاله علوم انسانی
۴. دایرةالمعارف الاسلامیه پانزده‌جلدی

و پست مدرنیته بود و به این دانشها توجه نکرد؟ راز شناسایی جهان مدرن برای هدایت معنوی آن، فهم نکته‌هایی را می‌طلبد که بدون تردید فهم علوم انسانی جدید از این نکته‌هاست.

طلاب برای درک پیچیدگی‌های انسان امروز و روحیات او نیازمند درک و فهم علوم انسانی هستند زیرا این علوم در بسیاری از موارد توجیه‌کننده روابط عمیق انسانی در جهان غرب می‌باشند.

نظریه فروید در باب روانشناسی (یکی از شاخه‌های مهم علوم انسانی) امروزه از مبانی درک جهان غرب می‌باشد.

نظریه‌های موجود در باب سیستم سرمایه‌داری در رشته اقتصاد (یکی از شاخه‌های مهم علوم انسانی) نیز تفسیرکننده روابط پیچیده اقتصاد جهانی است، مفاهیمی چون: دولت، نظام جمهوری، آرای مردم، پارلمان یا مجلس در باب سیاست (یکی دیگر از شاخه‌های علوم انسانی) نیز ابعاد دیگر روابط انسان معاصر را تفسیر می‌کند.

درک غلط مفاهیم این علوم از سوی ما موجب تحقیر و سردرگمی در باب درک حقیقت جامعه غربی و انسان غربی معاصر می‌گردد چنانکه در پنجاه سال اخیر خطاهای بزرگی در باب فهم این تمدن و ابعاد آن رخ داده که نیازمند مجالی دیگر می‌باشد.

این آغاز راه است آن‌گاه پس از درک صحیح آنچه موجود است، باید به فکر نظریه‌پردازی‌های تازه با توجه به منابع غنی چون قرآن و سنت در باب علوم انسانی بود و تحوّل واقعی آنجا رخ



در فارسی کتاب فرهنگ خاورشناسان نمایی از مطالعات و پژوهشهای آنها را نشان می‌دهد. گذشته از اینها دهها مقاله و کتاب مستقل درباره ابعاد مختلف فرهنگ و تمدن اسلامی نیز به حجم عظیم این تلاشها افزوده می‌شود.

#### وظیفه طلاب حوزه نسبت به فراگیری علوم انسانی

پس از بررسی جایگاه رفیع این علوم در غرب، حوزه و طلاب می‌باید از خود بپرسند که مگر جایگاه رفیعی که انسان در معارف دینی ما (قرآن و حدیث) دارد چیست؟ مقام خلیفه‌الاهی فرض بر این است که انسان مسلمان از پی‌رشد معنوی که بدون توجه به ابعاد بشری و نیازهای او ممکن نیست به چنین کمالی برسد. آیا می‌توان درباره چنین موضوعی اظهار نظر نکرد درحالی‌که چنان داعیه‌ای در بین وجود دارد؟ آیا می‌توان پاسخ‌گوی نیازهای انسان دوره مدرنیته